

نفس و عوامل مؤثر در تکامل آن از دیدگاه سهروردی

حمیدرضا اسکندری^۱

چکیده

در نگاه سهروردی، «نفس» یا «نور اسفهد»، نوری از انوار الهی، هستی صرف، جوهر مجرد روحانی، مدبّر جسم و مدرک معقولات است؛ ثبوت آن به علم درونی و اثبات تجردش بر شهود باطنی استوار است؛ حدوث آن به افاضه‌ی اشراقی عقل فعال و مشروط بر حدوث جسم می‌باشد و ارتباطش با بدن نیازمند واسطه‌ای به نام «روح حیوانی» است، که الطف اجسام، پراکنده در تمام بدن و حامل قوای نفس می‌باشد.

از نظر شیخ اشراق، ادراک موجودات عالم، اعمّ از تصوّر جسمانیات و شهود امور روحانی، کمال علمی و تجرّد نفس از تمام علایق مادی، کمال عملی نفس است. نفس در استکمال خویش همّت خود را معطوف عالم انوار نموده و از ظلمات تن رها می‌شود. البته تدبیر مهمات حیات دنیوی ضروری است، لذا ثمره‌ی این تکامل «اعتدال در خلق» می‌باشد. در مسیر تکامل نفس، عارف مجاهد، از کلام «لا اله الا الله» به نوای «لا هو الا هو» و از آن به ندای «لا أنت الا أنت» و سپس به

نجوای «لا انا الا انا» صعود می کند و در غایت قرب به مرتبه ی «توحید» رسیده و واصل انوار الهیّه می باشد که در آن خلع بدن، مقدور آدمی و حجب نوری، مکشوف اویند. پس از مرگ نیز، نفس به بقای علّتش باقی است و نفوس متکامل به ملک ابدی و نعم سرمدی، لذّت جاودانه می یابند.

واژه های کلیدی

نفس ناطقه (نور اسفهد)، کمال، شهاب الدّین یحیی سهروردی.

مقدمه

یکی از مباحثی که از دیرباز مورد توجّه فلاسفه بوده، مسأله ی شناخت ابعاد درونی آدمی است؛ به طوری که در زمان سقراط و افلاطون، موضوع فلسفه از «طبیعت» به «انسان» تغییر کرد. در این میان، محوریت مباحث به مسأله ی «نفس» و حقیقت نهفته ی آدمی تعلق گرفت؛ به طوری که غالباً حکما نظرات خود را پیرامون آن در رساله ی خاصی ارایه می کردند.

ارسطو و پیروان او، مسأله ی نفس را در زمره ی مباحث طبیعیّات مطرح کردند و عمدتاً به شرح قوا و صور ادراکیه ی آن پرداختند، لکن با گذشت زمان، تمایز آن با موضوعات طبیعی آشکار شد؛ چنان که سهروردی علم النّفس را به مباحث الهیّات بالمعنی الأخص نزدیک کرده و بر علم حضوری و معرفت درونی بنا نهاد؛ مسیری که بعد از او ملّاصدرا و حکمای متأخر نیز آن را پیمودند.

به سبب این توجّه خاصّ حکمت اشراقی به مباحث شهودی است که می توان علم النّفس را مقلّمه ی ضروری حکمت ذوقی و کلید درک

فلسفه‌ی سهروردی دانست. علاوه بر این، او خود کمال و رستگاری را وابسته به معرفت نفس می‌داند و فراموشی نفس را در آیه‌ی شریفه: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱ به عدم شناخت نفس تفسیر می‌کند. از این روی، مؤلف در این نوشتار درصدد است تا ضمن تبیین دیدگاه سهروردی پیرامون نفس، عوامل مؤثر در تکامل نفس را از منظر ایشان بررسی کند.

چیستی نفس

«شهاب الدین یحیی سهروردی» معروف به «شیخ اشراق»، الفاظ بدیعی را در مکتوبات فلسفی خود وضع کرده است. او حقیقت «نفس ناطقه» را «نور اسفهد» و در برخی موارد «سپهد ناسوت» خوانده است و نور اسفهد را همان معنایی می‌داند که در کلام الهی با عناوین «قلب» و «روح» در آیاتی شبیه ﴿أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^۲ و ﴿وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾^۳ و یا ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ﴾^۴ و در زبان فارسی با لفظ «روان» آمده است.^۵

از نظر سهروردی، «نفس ناطقه» نوری است از انوار حق تعالی، که نه جسم است و نه قابل اشاره‌ی حسی، بلکه مجرد، غیرقابل قسمت، مدبر و متصرف جسم و مدرک معقولات است؛ جوهری روحانی و ملکوتی

۱- حشر/ ۱۹.

۲- انفال/ ۲۴.

۳- سجده/ ۹.

۴- شعرا/ ۱۹۳-۱۹۴.

۵- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صص ۸۶، ۱۲۷، ۴۱۰.

است که تکیه به غیر ندارد و قائم به خویش است.^۱ این نور مجرد که مدبر بدن آدمی می باشد همان نوری است که مورد اشاره‌ی باطنی قرار می گیرد و از آن به «من» تعبیر می شود.^۲ نفس، نور الهی است و نفوس همگی مقید و اضافه به ربوبیتند.^۳

سهروردی نفس ناطقه را «ائیت محض و وجود صرف» می داند و برای اثبات این مدعا به «دریافت خویشتن خویش» و «حضور من حقیقی خود» نزد «خود» اشاره می کند که در این دریافت و حضور، امری خارج از وجود صرف نمی توان یافت. هر چند که شیخ در «حکمت الاشراف» به صراحت دم از اعتباری بودن وجود می زند،^۴ لکن در معرفت نفس، آن را هستی صرف، مبراً از هرگونه تخلیط و فاقد هرگونه ماهیت به معنای «حدّ الوجود» می شمارد. لذا در این مبحث نگاه اصیل به وجود در اندیشه‌ی او به وضوح رؤیت می شود، تا جایی که، محقق معاصر، دکتر آقای دینانی، این بیان را «اعتراف شیخ به اصالت و عینیت وجود خوانده است».^۵

چنانچه از نظر گذشت، شیخ نفس را جوهری روحانی و «لا فی موضوع» می داند؛ اما از آن روی که در دیدگاه حکماء مشائی، تشکیک نمی تواند در ماهیات راه یابد، در ادامه‌ی بحث از تشکیک نفس، این پرسش را مطرح می کند که «اگر نفس قائم به خویشتن است

۱ - همان، ج ۳، صص ۸۶-۸۷، ۱۰۷، ۱۳۴، ۴۲۴.

۲ - محمد شریف، *انواریه* (ترجمه و شرح حکمة الاشراف)، ص ۱۱۷.

۳ - سهروردی، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، ج ۳، ص ۱۲۸.

۴ - ابراهیمی دینانی، *شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی*، ص ۵۵۵.

۵ - همان، ص ۳۱۵.

چگونه می تواند دارای مراتب شدید و ضعیف باشد؟» او در پاسخ، مخالفت خود را با این ادعا که «امر قائم به خود نمی تواند مشکک باشد» اعلان می کند. لذا می توان گفت که از نظر سهروردی، امور لئسه ای که تکیه بر غیر ندارند نیز می توانند دارای مراتب شدید و ضعیف باشند.

استاد دینانی، از این بیان شیخ استفاده کرده و او را قایل به تشکیک در ماهیات دانسته است.^۱ در حالی که شیخ در تعریف نفس، آن را امری «شبیّه به جوهریت ماهوی» می خواند: «... انّها لا فی موضوع الذی هو کرم للجوهریّه»^۲ علاوه بر این، بیان شیخ پیرامون جوهریت نیز مؤید این مطلب است که «لا فی موضوع» بودن نفس مغایر با جوهریت ماهوی است. او در مقاله‌ی اوّل از قسمت دوم حکمت الاشراف، جوهریت را (با تعاریفی که از آن ارایه شده است) امری وابسته و مفهومی اعتباری و یا سلبی می داند که نمی تواند ذات مدرک را تشکیل دهد.^۳ لذا در این بیان نفس را که (همان مدرک است) جوهر نمی داند: «الجوهریة اذا كانت کمالاً ماهیّتها أو تؤخذ عبارة عن سلب الموضوع أو المحل لیست بأمر مستقل یكون ذاتک نفسها هی.»^۴

علاوه بر این، سهروردی نفس را همان ائیت محض دانسته و هر امر دیگری را - اعم از ماهیت و غیره - که به آن ضمیمه شود خارج از نفس می داند و اعتقاد او به تشکیک در نفس، اعتقاد به تشکیک وجودی

۱- همان، ص ۵۶۴.

۲- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ص ۱۱۵.

۳- سهروردی، حکمة الاشراف، ترجمه: سیدجعفر سجادی، پاورقی ص ۲۰۶.

۴- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۱۱۲.

است و این بیان، تأیید دیگری است بر اصالت وجود در اعتقاد سهروردی در مبحث نفس.

ثبوت و تجرّد نفس^۱

سهروردی وجود نفس را به علم حضوری ثابت می‌داند و این مطلب را با بیان‌های مکرّر در نوشته‌های خود یادآوری کرده و آن را اساس معرفت نفس قرار داده است.^۲ او معتقد است که نور اسفهد را می‌باید در خویشتن شهود کرد و علم حصولی راه به حقیقت نفس نخواهد برد؛ چرا که در علم حصولی، تصویری از شیء واسطه می‌شود تا علم به معلوم تحقّق پذیرد. از این روی، در معرفت حصولی نفس، علم بر «صورتی از نفس» تعلق می‌گیرد و نه بر «من» واقعی و خویشتن نفس؛ لذا تنها طریق معرفت بی واسطه‌ی نفس، شهود است.

علاوه بر این، غالب ادّله‌ی متعدّدی که او در بیان تجرّد نفس از عالم ماده اقامه کرده است، بر مسأله‌ی شهود تکیه دارند. شایع‌ترین دلیل او طریقی است که گاهی آن را تحت عنوان «استبصار نفس» آورده است و با استفاده از این اصل که «انسان هیچ‌گاه حقیقت خویش را فراموش نمی‌کند» و با تجربه‌ی «اسارت اعضاء و جوارح مادی در دامن نسیان و فراموشی» نفس را امری غیر از جوارح و مجرد از ماده معرفی می‌کند.^۳

در طریقی دیگر، با بیان این مطلب که بدن آدمی در چرخه‌ی جذب مواد غذایی و دفع حرارت، پیوسته در تغییر و دگرگونی است، خویشتن خویش را مخاطب قرار می‌دهد که اگر «تو» شامل همین بدن متغیّر

۱- ابراهیمی دینانی، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، ص ۵۶۴.

۲- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صص ۸۵-۲۳-۲۵.

بودی، می بایست دائماً در تغییر و تبدیل می بودی و حال آن که دانش تو دایمی و به دور از تبدیل است، لذا حقیقت تو امری ماورای بدن مادی است.^۱

در دلیل دیگر، بیان می کند که «معقولات کلی» به عنوان امری مجرد و غیر قابل انقسام، مدرک نفس می باشد. از طرفی، امر غیر قابل قسمت نمی تواند در امر تقسیم پذیر حلول کند؛ چرا که در این صورت آن هم می باید پذیرای قسمت باشد. لذا نفس به عنوان حقیقتی که معقولات کلی در آن حلول می کنند، غیر قابل انقسام است و از آنجا که انقسام، اختصاص به «ماده» دارد، مجرد از ماده خواهد بود.^۲

شیخ اشراق، علاوه بر ادله ی عقلی که برخی از آنها ارایه شد، بر نقل و کلام وحی نیز استشهاد نموده است. به عنوان مثال، ارتباط نفس با روح الهی را در آیه ی ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳ دلیل بر شرافت و تجرّد نفس می داند و آن را «جوهر الهی» می نامد؛ همچنین از آیه ی ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۴ استنتاج می کند که نفس، امری مفارق از ماده و متعلّق به عالم روحانی است.^۵

۱- سهروردی، همان، ص ۸۶؛ ابراهیمی دینانی، ص ۵۵۵.

۲- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صص ۴۲۴-۴۲۵، ۱۳۹، ۳۷.

۳- حجر / ۲۹.

۴- اسراء / ۸۵.

۵- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۱۲۷.

حدوث نفس

از نظر شیخ، نفس نور حادثی است که در حدوث، نه مقدم بر جسم است، و نه مؤخر از آن، بلکه با خلق بدن همراه می‌باشد و در واقع، حدوث جسم، شرط حدوث نفس است.^۱ لذا انوار اسفهد قبل از وجود بدن در عالم انوار موجود نمی‌باشند، بلکه با استعداد جسم، عقل فعال به عنوان علت افاضه کننده ی نور اسفهد، نفس را به نحو اشراق و افاضه ی نوری، صادر خواهد کرد.^۲

شیخ در حکمة الاشراق، چهار دلیل بر این مطلب اقامه کرده است که به ذکر یک مورد از آن اکتفا می‌شود. دلیل او با این مقدمه آغاز می‌شود که حدوث نفس پیش از تجسم، عقلاً محصور به وحدت یا کثرت نفس است. نفس واحد نمی‌تواند متکفل ابدان متعدّد باشد؛ چرا که مستلزم اشتراک دانسته ها و ادراکات آدمیان خواهد بود، و همچنین نمی‌تواند در ابدان متعدّد منقسم گردد؛ چه، این که تقسیم از خصوصیات اجسام است.

فرض نفوس متعدّد، قبل از خلق بدن های متکثر نیز نیازمند وجه تمایز است. تمایز این نفوس در نوع آنها نیست، چرا که در نوع مشترکند و تمایز تنها در اجسام آدمی می‌تواند باشد. لذا تحقق نفس قبل از تجسم ابدان به هیچ یک از مفروضات فوق، ممکن نخواهد بود.^۳ شیخ در تأیید نقلی بر ادعای عقلی خویش به برخی از آیات الهی اشاره می‌کند؛ از

۱- همان، ص ۹۰؛ محمد شریف، انواریه (ترجمه و شرح حکمة الاشراق)، ص ۱۱۷.

۲- ابوریان، مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، ۲۷۷.

۳- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، صص ۲۰۱، ۲۰۲، ۱۳۴، ۲۶، ۲۵.

جمله آیه‌ای که در آن پس از ذکر خلقت ابدان آدمی، به خلقی دیگر متذکر گشته است: ﴿.. فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾.^۱

روح حیوانی و قوای نفس

نفس، ذاتی نورانی و لطیف است و بدن امری ظلمانی و سخیف. موجودات نورانی، اثری نورانی و لطیف دارند و موجودات ظلمانی اثری کثیف؛ لذا تصرف نفس در بدن، تدبیری نامناسب است که بدون وساطت و میانجیگری امری مناسب امکان پذیر نیست. سهروردی قایل به واسطه‌ای به نام «روح حیوانی» گردیده است.^۲ این روح، جوهری است که از لطیف ترین اجسام شکل گرفته و علاوه بر ویژگی های جسمانی، دارای خصایص نوری است؛ از این جهت دارای نوعی اعتدال است که تضاد بین نفس و جسم را رفع می کند و تصرف نفس بر بدن، با وساطت روح تحقق می پذیرد.

بدین ترتیب که انوار نور اسفهد بر روح می تابد و با واسطه، اثر خود را در بدن آشکار می سازد.^۳

هر صفتی از صفات نفس، نظیری در بدن دارد که این نظایر، همان قوای نفسند و همگی فروع نور اسفهد و حاضر در کالبد تن.^۴ از آنجا که طبع آدمی اشرف از طبع حیوان و نبات است، نفس او نیز این گونه است؛ لذا نور مدبر، واجد تمام قوای حیوانی و نباتی می باشد. علاوه بر

۱- مؤمنون / ۱۴

۲- ابراهیمی دینانی، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه‌ی سهروردی، ص ۵۷۱

۳- سهروردی، حکمة الاشراف، ترجمه: سیدجعفر سجادی، ص ۳۴۵-۳۴۳

۴- همان، ص ۳۴۰

آن، قوایی خاص نفس ناطقه است که به قوای ظاهری و باطنی منقسم‌اند.^۱

از نگاه شیخ، حتی قوای باطنی، امری غیر از نور مدبرند که از ناحیه نفس در کالبد تن منطبق می‌شوند^۲ و حامل تمامی این قوای منطبق در بدن چیزی نیست جز «روح حیوانی».^۳ این جسم لطیف که در تمام بدن پراکنده و حامل قوای نوری بدن است عامل حس و حرکت نیز می‌باشد؛ لذا تمام جانوران دارای آنند. تا زمانی که این روح در سلامت است، نفس نیز می‌تواند در جسم تصرف کند و چون سلامتی زایل شد، تصرف هم منقطع می‌گردد.^۴ بنابراین، شیخ در حالی که بدن را مرکب نفس دانسته، زمامدار این رابطه را بدن سالم می‌داند.

ابوریان، شارح لبانی حکمة الاشراق، اندیشه‌ی روح حیوانی را فکر تازه‌ای که به ابداع سهروردی رسیده باشد نمی‌داند؛ چرا که «جالینوس» در طب خود، غزالی در «تهافت» و دکارت در تفسیر پیوند میان پدیده‌های نفسانی و جسمانی، به آن اشاره داشته‌اند.^۵ ملاًصدرا نیز همچون شیخ اشراق قایل به وساطت روح حیوانی شده است، با این تفاوت که این واسطه را کافی ندانسته و علاوه بر آن یک انسان مثالی دارای صورت و مقدار و منزّه از ماده را نیز قایل شده است.^۶

۱- ر. ک: سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صص ۳-۲۶ و ۸۸-۸۷

۲- سهروردی، حکمة الاشراق، ترجمه‌ی: سیدجعفر سجادی، صص ۳۵۵، ۳۵۰

۳- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳ صص ۳۱.

۴- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۸۹.

۵- ابوریان، مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، ص ۲۷۲.

۶- ابراهیمی دینانی، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، ص ۵۷۵.

سیر تکاملی نفس

نفوس دارای ویژگی‌ها و حالت‌های مختلفی هستند؛ مثلاً برخی از نفوس شجاعند و برخی ترسو و خسیس. سهروردی این اختلاف‌ها را ناشی از تفاوت در جوهر نفوس و برآمده از تمایز در مبادی و علل اولیه‌ی نفس می‌داند؛ عللی که در کمالیت، یکسان و در عین حال دارای احوال مختلفند. او علل اولیه‌ی نفوس را نفوس فلکی می‌خواند، لکن می‌توان دریافت که شیخ به اختلاف ذات نفوس در ابتدای خلقت قایل بوده و آنها را خالی از فضایل و رذایل نمی‌داند.^۱ از این روی است که نفوس در ابتدای مسیر تکاملی خود می‌توانند خصایص نیکو را سکوی پرش قرار داده و یا با چالش صفات نکوهیده همراه باشند.

او «لذت» و «کمال» را برای نفس مترادف می‌داند؛ آنچنان که هر قوه‌ای از قوای نفس (اعم از قوای ظاهری و باطنی)، دارای لذت و کمال خاص خود می‌باشد. قوای باطنی مدرک مجرداتند و قوای ظاهری دریافت‌کننده‌ی طعم و رنگ و ... لذا لذات باطنی، عظیم و نامحدودند و لذات مادی اندک و محدود.^۲ جالب توجه این که شیخ منشأ لذات مادی را نیز امری نوری می‌داند که با اشراق خود بر ماده موجبات کمال و لذت آن را فراهم می‌آورد: «و کُلِّ لَذَّةٍ اَيْضاً اِنَّمَا حَصَلَتْ بِاَمْرِ نُوْرِيٍّ رَشَّ عَلَيَّ الْبِرَازِخِ»^۳

او کمال نور اسفهد را ادای شایسته‌ی حقّ دو قوه‌ی «قهریه» و «شهوئه» می‌داند؛ قوه‌ی قهریه سلطنت بر امارت ظلمانی بدن و ممانعت از مجبّت

۱- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۴۲۶-۴۲۹.

۲- همان، صص ۶۷-۶۹.

۳- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۲۷.

نفس بر غواستق تن است و حق قوه‌ی شهویه، عشق ورزی بر عالم نور؛ «کمال النور الاسفهد، اعطاء قوتی قهره و محبت‌ه حقهما، ... فینبغی أن یسلط قهره علی الصیصیة الظلمانیة و محبته الی عالم النور» شیخ در ادامه ی بیان، عشق ورزی به عالم نور را وابسته به معرفت نفس خویش و نیز شناخت عالم نور می‌داند.^۱ او در موضع دیگر، کمال نفس را به «کمال علمی» و «کمال عملی» تقسیم می‌کند. تصوّر نفس از موجودات عالم - اعمّ از روحانی و جسمانی - به برهان یقینی، کمال علمی است و کمال عملی تجرّد نفس است از تمام علایق مادی؛ آن سان که در هنگام مفارقت از عالم ماده، هیچ گونه جذبه‌ای بر دنیا در او نمانده باشد. در این جایگاه، نفس با یقین در بینش و صلاح در منش با ملایک یکسان می‌گردد و به جایگاه «تشابه به عالم کلی» می‌رسد و جهانی گشته بنشسته در گوشه‌ای.^۲

سیر تکاملی نفس که غایت آن رهایی از چنگال ماده است، با معرفت به حقایق عالم آغاز شده و با سلوک متناسب با این شناخت به پیش می‌رود. شیخ معرفت به عالم را از دو طریق ممکن می‌داند: طریق نخست ادراک حسّی و عقلی است و دیگری معرفت شهودی و ادراک مستقیم؛ معرفت طبیعی عقلی، از پیوند جسم و نفس حاصل می‌شود، مرتبه‌ی حسّی آن مبتنی بر پیوند حس و محسوس و مرتبه‌ی عقلی نیز از تجرید محسوس، توسط عقل ایجاد می‌گردد.

او معرفت شهودی نفس را محصول افاضات دو گانه‌ی اشراقی می‌داند: در اشراق نخست، معارف به تدریج از عقول عالیّه به روح

۱ - همان، ص ۲۲۵.

۲ - سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، صص ۴۳۶-۴۳۷.

القدس که همان عقل فعال است افاضه شده و او مکلف به معرفت انسانی می‌باشد و در طریق دوم، نورالانوار، به طور مستقیم و بدون وساطت انوار عالیه به تمام موجودات ارتباط و اشراق واحد دارد. این دو در اتمام سلوک و وصول نفس به نورالانوار، یکدیگر را مساعدت می‌کنند.^۱

میزان بهره‌مندی نفس از طریق کشف و شهود، رابطه‌ی مستقیمی با تجرد نفس از ماده دارد و هر قدر نفس خود را از تعلق مادی برهاند، بر مشهد حقایق آسان تر تکیه خواهد زد: «هر که در راه خدا حق جهاد را ادا کند و ظلمات را مقهور سازد، انوار عالم اعلی را کامل تر از دیدنی‌های این جهان مشاهده می‌کند. پس نور الانوار و انوار قاهره با رؤیت نور اسفهد مرئی‌اند و هر کدام از آنها مرئی دیگری است و انوار مجرد همگی بینا می‌باشند و بینایی آنها به علمشان باز نمی‌گردد، بلکه علم آنها به بینایی آنها باز می‌گردد».^۲

در معرفت شهودی نفس، تکامل علمی بر قامت پیشرفت علمی استوار گشته و با عبور از غایت مطلوب، سرور وصال را به ارمغان خواهد آورد. شیخ این مرحله‌ی تکامل را به محضر آیات نور و کلام وحی عرضه کرده است و این چنین می‌گوید: «هرگاه شواعل و موانع تن و قوای آن، از میان برخیزد، نفس به حقایق معرفت یابد و با مشاهده‌ی ملکوت و اشراق انوار حق تعالی، لذتی عظیم بیاید. چنان که در قرآن آمده: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ﴾^۳ و ﴿فِي مَعَدِنِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۱ با؛

۱- ابوریان، مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، صص ۲۸۰-۲۸۲.

۲- همان، ص ۲۸۴.

۳- قیامت/ ۲۲.

«عندیت» در این آیه به معنای ازاله‌ی حجب و رفع موانع است و «نضر» در آیه‌ی قبل، لذت و شادی وافر است که در اثر اشراق انوار الهی بر نفوس شریف ایجاد شده است و این غایت مطلوب است؛ چنان که فرموده‌اند در قرآن: ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾.^۲

در مراحل استکمال معرفت هر چه نفس به کنه علوم حقیقی می‌رسد، لذت و کمال او افزون‌تر خواهد بود، لکن این شناخت پر پروازی است که یک تنه قادر نیست آسمان را در آغوش کشد و در صورت تعلق و وابستگی به ماده، ادراک او از معشوق اعلی بر منزل دوست منتهی خواهد شد؛ چرا که هرگاه نفس به امری خارج از ذات خویش مشغول گردد، همت او به مدرک اعلی و معشوق والا نرسیده و از لذت روحانی بی‌خبر خواهد ماند. البته شیخ در شرایطی خاص بهره‌مندی نفوس آلوده به دنیا را از لذت روحانی ممکن دانسته است و آن شرط چیزی نیست جز «تأیید الهی و فیض انبیا و حکمای حقیقی».^۳

در فرهنگ سهروردی، جسم مادی، ظلمت محض است و از آن به «جوهر غاسق» تعبیر می‌کند؛ لکن نفس از قیلله‌ی انوار است که در دام جسم از عروج خود باز مانده است. از این روی، هر آن قدر نفس خود را از تعلقات مادی برهاند، به جایگاه کمال خود نزدیک‌تر می‌شود. شیخ در رساله‌ی «آواز پر جبرئیل» شاگرد خود را مخاطب می‌سازد که «تا هنگامی که در این قریه‌ی (مادی) هستی تو را ممکن نیست از کلام

۱- قمر/ ۵۵.

۲- زخرف/ ۷۱؛ سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۱۷۲.

۳- همان، ص ۴۳۵.

الهی بهره‌ی بسیار گیری^۱ و در هیاکل النور می‌گوید: «نفوس ناطقه از جوهر ملکوتند و قوای بدنی و شواغل آن، وی را از عالم خود باز می‌دارد. پس چون نفس با فضایل روحانی و ضعف سلطه‌ی قوای بدنی، با تقلیل خوراک و شب زنده داری بسیار، قوی شد احیاناً رها گشته و به عالم قدس رو آورده [است].^۲

آن کس که همّت و تلاش خود را به استخدام عالم نور در نیاورد، اهل خلاص و رهایی از ظلمت نخواهد بود و آن کس که فکر و تلاشش بر محور محبت انوار عالیه می‌چرخد، از پلیدی‌های جسمانیت پاک خواهد شد: «و لا خلاص لمن لم یکن اکثر همّه الآخره و اکثر فکرة فی عالم نور؛ فاذا تجلّی النور الإسفهد بالإطلاع علی الحقایق و عشق ینبوع النور و الحیاء تطهّر من رجس البرازخ»^۳ اساساً در نگاه شیخ، حیات و زندگی حقیقی، با ظلمات مادی تن قابل جمع نیست: «نفس، روح زندگی (را) در نیابد الا بعد از مفارقت تاریکی تن؛ چنان که اشارت کرد آیت قرآن که ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۴ البته پرداختن به ضروریات و مهمات جسمانی و تدبیر آنچه حیات جسمانی وابسته به آن است امری ضروری است.^۵ و از این روی است که

۱- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۱۵۳.
 ۲- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۸۵.
 ۳- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۲۶.
 ۴- عنکبوت/ ۶۴.
 ۵- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۱۳۷.
 ۶- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۲۶.

«ابوریان» شارح اشراقی مسلک حکمة الاشراق، فضیلت در نگاه سهروردی را پیروی از حدّ وسط و اعتدال می‌داند.^۱

کمال علمی نور اسفهد در این است که نفس نسبت به بدن حالت استعلایی داشته باشد و نه انفعالی، و به بیان دیگر، نفس امیر بدن باشد و نه بالعکس. سهروردی ماحصل این تکامل را «عدالت در اخلاق» می‌داند و آن عبارتست از عدالت در «عفت»، «شجاعت» و «حکمت» که تمام فضایل و رذایل، از اصلاح و یا افساد در این سه صفت ایجاد می‌شود. او تجرّد از ماده به مقدار توان آدمی، تشبّه به مبداء هستی و تحصیل ملکات اخلاقی را قرین لذّتی می‌داند که وصف آن امکان‌پذیر نیست و در این‌باره استشهاد می‌کند به حدیث قدسی پیامبر رحمت که در آن از پاداشی سخن می‌گوید که بر قلب و ذهن بشری خطور نکرده: «اعددتُ لعبادی الصالحین ما لا عینٌ رأت و لا أذنٌ سمعت و لا خطرَ علی قلب بشر».^{۲ و ۳}

نفس با طی مراحل طهارت و کمال و کسب مدارج علمی، همچون سرچشمه‌ای زلال و توانا خواهد شد که در عین ظهوریت مطهر نیز هست. از این روی، شیخ، نفس طاهر و نورانی را آن‌گاه که مستغرق در نور الهی و کسوت قدسی گشت، مؤثر در انفاس و اجسام می‌داند؛ چنان که نفوس از او منفعل می‌شوند و ماده از او متأثر.^۴ لذا نفس منور به نور حق تعالی، اذن تصرف در مکونات را یافته است.

۱- ابوریان، میانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، ص ۳۱۰.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۹۲.

۳- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صص ۶۸، ۶۹.

۴- سهروردی، همان، ص ۱۸۵.

در مرحله‌ی معرفتی تکامل نفس، سهروردی به پنج مرتبه‌ی عرفان قایل شده است: مرتبه‌ی اول را «لا إله إلا الله» گوید. مرتبه‌ی دوم «لا هو إلا هو» در این مرتبه، معرفت از باری به حدی است که مورد اشاره قرار می‌گیرد؛ لکن هنوز اشاره به دور دست است در مرتبه‌ی سوم که مرتبه‌ی «لا أنت إلا أنت» است، ذات باری مخاطب عارف قرار گرفته و مورد اشاره واقع می‌شود. لذا در این رتبه، سالک بر تقرّب بیشتر دست یافته است. مرتبه‌ی چهارم مرتبه‌ی «لا أنا إلا أنا» است که در این حال عارف قرین و همنشین ربّ اعلی است.

نهایت درجات کمال «توحید» نام گرفته است که منتهای غایت سالکان است. در این مقام که از آن انبیاء و حکماست عبارات پیشین همگی حجاب محسوب می‌شوند، اوامر و نواهی ساقط شده و واصل به انوار قدسیّه در حضرت الهیّه نایل می‌شود. شیخ در بیانی دیگر، اعظم ملکات را، ملکه‌ی موت، خوانده است که در این ملکه، نور مدبّر، با این که از پاره‌ای علایق مادی منقطع نشده است، لکن می‌تواند از غواسق تن جدا شده و خلع بدن کند. در این مرتبه، حجب نوری نیز به نور حق تعالی، شفاف است و گویا به طور کلی در «نور قیوم» نهاده شده است. افلاطون این مقام نادر را برای خود، «هرمس» و حکمای بزرگی همچون «انباذ قلس» و «فیثاغورس» نقل می‌کند.^۱

بقای نفس

استعداد بدن، مستعدی نفس است و با حدوث تن، نوراسفهد نیز حادث می‌شود، لکن با از بین رفتن جسم نفس نابود نمی‌شود؛ چرا که با

۱- ابوریان، مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، ص ۳۱۸.

معدوم شدن عَلتِ مُعدّه، خللی بر معلول وارد نخواهد شد؛ همچنان که با مرگ نجّار مصنوعات او معدوم نمی‌شوند از این روی، نفس درنگاه سهروردی باقیست و نابودی برای آن متصور نیست؛ چرا که عَلتِ موجوده‌ی نفس، یعنی عقل فَعّال، ابدی است و معلول به دوام عَلتِ دوام می‌یابد. ^۱ «اذا تَخَلَّصَ النُّورُ المَجْرَدُ عن الظُّلُماتِ، فَيَقِي 'بِبقاء النُّورِ القاهرِ الَّذِي هو عَلتُه».^۲

سهروردی بر این عقیده است که نفس ناطقه، از آنجا که عشق بر مبدأ و اصل خویش دارد، پس از رهایی از مشغله‌های مادی، به سرچشمه‌ی حیات جاودانی و عالم ابدی انوار خواهد پیوست. او از این اصل بهره برده و مسأله‌ی تناسخ در هنگام مرگ و حلول نفوس آلوده در اجسام دیگر را در مورد «نفوس آزاد از بندِ تَعَلُّق» مردود می‌داند؛ چرا که محبّت این نفوس به مبادی خویش بسیار بیشتر از قاهره ایست که می‌تواند نفس را به سوی ظلمت سوق دهد.^۳

بطلان تناسخ نفوسی که نتوانسته اند تا لحظه‌ی مرگ از چنگال تَعَلُّق رها شوند، از منظر این حکیم اشراقی، مورد تردید است. وی در مقاله‌ی پنجم از بخش دوم حکمة‌الاشراق، مسأله‌ای را بیان کرده است که منشأ ابهام در اعتقاد او بر بطلان تناسخ شده است. او ضمن بیان دیدگاه خویش مبنی بر این که «علاقه‌ی اصحاب شقاوت به امور جسمانی، ابدی است» این مطلب را اعمّ از حق یا باطل بودن مسأله‌ی تناسخ می‌شمارد و در این موضع ادگه‌ی موافقان و مخالفان تناسخ را سست و بی‌اساس

۱- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، صص ۵۶، ۶۶.

۲- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳- ابراهیمی دینانی، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، صص ۵۱۹، ۵۲۰.

می‌شمارد: «و اما اصحاب الشقاوة الذین كانوا حول جهنم جثیاً و أصبحوا فی ديارهم جائمین؛ سواءً كان النقل [=التناسخ] حقاً أو باطلاً فانّ الحُججَ علی طرفی النقیض فیہ ضعیفَةٌ».^۱

صدرالمتألهین در تعلیقات خود بر حکمة الاشراق می‌گوید: «آنچه از ظاهر عبارت سهروردی در اینجا برمی‌آید این است که وی در مورد بطلان تناسخ تردید داشته و به طور قطع و یقین با این مسأله برخورد نکرده است». دینانی، محقق اشراق شناس، ضمن بیان این کلام صدرا، سهروردی را در بحث مذکور منزّه از تردید می‌داند و قایل است که شیخ، علاوه بر آن که در مباحث گذشته‌اش بر بطلان تناسخ صراحت داشته است، بر «حدوث نفس به همراه حدوث بدن» به عنوان مسأله‌ای که ملازم با اعتقاد بر بطلان تناسخ است، معتقد بوده و اقامه‌ی دلیل کرده است.^۲

به طور قطع، یکی از عواملی که موجبات اعتقاد به تردید سهروردی در این بحث را فراهم می‌آورد، بیان کاملاً جانبدارانه‌ی او در شرح نظریه‌ی تناسخ است؛ چنان که حتی پاسخ معتقدان تناسخ به اشکالات مشائین را با لحنی موافق مطرح کرده و «اکثر حکما» را بر این اعتقاد می‌داند و علاوه بر این، به آیاتی از قرآن کریم به عنوان ادله‌ی حکمای اسلامی مبنی بر صحت اعتقاد تناسخ اشاره می‌کند. البته شیخ در این موضع متذکر می‌گردد که «اقتضائات ذوق حکمت اشراقی» پیرامون این

۱- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲- ابراهیمی دینانی، پیشین، صص ۵۴۴-۵۴۷.

موضوع را بیان خواهد کرد لکن در نهایت بیان مشخصی بر بطلان تناسخ ارایه نمی‌کند.^۱

در نهایت می‌بایست به ابهام در بیان شیخ پیرامون این موضوع اذعان کرد؛ گرچه برخی از بیانات او - همچون گزارش وی از احوال اخروی نفوس - با اعتقاد به تناسخ در تناقض است و پیروی شیخ از اهل تناسخ را بعید می‌نماید. وی پس از مفارقت نفس، احوال مختلفی را برای نفوس برشمرده و شناخت این حالات را در تکامل نفس مؤثر و مهم می‌داند؛ چرا که همت شخص را به اشتغال بر تکامل نفس بر می‌انگیزاند.^۲

پس از مرگ، اشقیای از مجاورت یکدیگر معذب و متألّمند. عالمانی که از علم خویش تخلف کرده و آلوده‌ی فجور شده‌اند نیز به واسطه‌ی علم خویش به عالم نور کشیده می‌شوند، لکن غواستق فسق، آنها را راهی ظلمت کرده و به عذابی سخت رنجور می‌شوند. سرانجام این طایفه با طی مراحل عذاب، از بند عقاب خلاص خواهند شد. عابدان فاقد عرفان، که شیخ آنان را «ابلهان صالح» خوانده است، به علت انس با اجسام، تنها از نعمات محسوس لذت می‌برند و جهل و غفلت از مفارقات، آنان را از علاقه‌ی به آنها محروم کرده است.^۳

نفوس مفارق، مراتب را سپری کرده‌اند، پس از مفارقت جسم، به عالم عقل و جواهر روحانی می‌پیوندند. آنان این جواهر را در دنیا با علم یقینی و عمل صالح، کسب کرده‌اند. البته سهروردی همچون فارابی، این پیوند را به نحو اتحاد نفس مفارق با عقول مجرد و انوار قاهره

۱- ر. ک: سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، صص ۲۱۶ - ۲۲۳.

۲- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۴۳۶.

۳- همان، صص ۷۲ - ۷۳.

نمی‌داند؛ آنان مصاحب و قرین یکدیگر خواهند بود و نفس، تشخص خویش را از دست نخواهد داد. با این وجود، این پیوند را با لذتی وافر همراه می‌داند و در وصف آن می‌گوید: «ورای آن من هیچ لذتی و ملکی و پادشاهی و نعیمی نمی‌شناسم ... ملک ابدی و نعیم سرمدی و لذت جاودانی، آنست».^۱

وی در نهایت، طرب و وجد خویش را بر دامن نورانی وحی می‌نشانند و در وصف این انوار کامل اسفهدی از کلام نور الانوار یاری می‌جوید. ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا ففِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ﴾؛^۲ ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۳؛ ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^{۴ و ۵}

نتیجه

در حکمت سهروردی، «نفس»، نوری از انوار الهی، هستی صرف، جوهر مجرد روحانی، مدبّر جسم و مدرک معقولات است. ثبوت آن به علم درونی و اثبات تجرّدش بر شهود باطنی استوار است. حدوث آن به افاضه‌ی اشراقی عقل فعّال و مشروط بر حدوث جسم می‌باشد و

۱- همان، صص ۴۳۹ - ۴۴۰.

۲- هود / ۱۰۸.

۳- مطفین / ۱۸ - ۲۱.

۴- قمر / ۵۴ - ۵۵.

۵- همان، صص ۴۳۹ - ۴۴۰.

ارتباطش با بدن نیازمند واسطه‌ای به نام «روح حیوانی» است، که الطاف اجسام، پراکنده در تمام بدن و حامل قوای نفس می‌باشد.

از نظر شیخ اشراق، ادراک موجودات عالم، اعمّ از تصوّر جسمانیات و شهود امور روحانی، کمال علمی و تجرّد نفس از تمام علایق مادی، کمال عملی نفس است. نفس در استکمال خویش، همّت خود را معطوف عالم انوار نموده و از ظلمات تن رها می‌شود. البته تدبیر مهمات حیات دنیوی ضروری است؛ لذا ثمره‌ی این تکامل «اعتدال در خلق» می‌باشد. در مسیر تکامل نفس، عارف مجاهد، از کلام «لا اله الا الله» به نوای «لا هو الا هو» و از آن به ندای «لا أنت إلا أنت» و سپس به نجوای «لا انا إلا انا» صعود می‌کند و در غایت قرب به مرتبه‌ی «توحید» رسیده و واصل انوار الهیه می‌شود که در آن خلع بدن مقدور آدمی و حجب نوری، مکشوف اویند. پس از مرگ نیز، نفس به بقای علّتش باقی است و نفوس متکامل به ملک ابدی و نعم سرمدی، لذّت جاودانه می‌یابند.

منابع

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران: انتشارات حکمت، چاپ پنجم، ۱۳۷۹ ش.
۲. ابوریان، محمدعلی، مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، ترجمه‌ی: محمدعلی شیخ، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۲ ش.
۳. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، تصحیح: هانری کربن، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش.
۴. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، تصحیح: سیدحسین نصر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ش.
۵. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، تصحیح: سیدحسین نصر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ش.
۶. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، ترجمه‌ی حکمت الاشراق، ترجمه: سیدجعفر سجادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ ش.
۷. سعیدی، حسن، عرفان در حکمت اشراق، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۰ ش.
۸. محمد شریف، نظام‌الدین احمدبن الهروی، انواریه (ترجمه و شرح حکمة الاشراق سهروردی)، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
۹. نوربخش، سیما، نور در حکمت سهروردی، تهران: نشر شهیدسعید محبی، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش.